



بازخوانی یکی از آخرین گفت‌وگوهای مرحوم منوچهر آشتیانی درباره انقلاب اسلامی

استقلال؛ دستاوردی که در ۲۵۰۰ سال بدست نیامد

◀ | **گفت‌وگو: علی کلانکار فولی**

مرحوم منوچهر آشتیانی چه‌رهی را ناشناخته نیست که نیاز به معرفی داشته باشد، برخی از او با عنوان بزرگترین جامعه‌شناس مارکسیست سال‌های اخیر ایران یاد می‌کنند، کتاب‌های آشتیانی در حوزه جامعه‌شناسی شناخت بیش از دو دهه است که مورد مطالعه و توجه جامعه‌شناسان ایرانی و اندیشمندان آکادمیک قرار دارد، با این حال در زمان حیات وی کمتر مجالی پیش آمده بود تا با این متفکر معاصر درباره انقلاب اسلامی و تأثیرات جامعه‌شناختی آن بحث و گفت‌وگو صورت گیرد. آنچه در ذیل می‌آید گفت‌وگویی دیده شده با ایشان است که در اواخر حیات ایشان انجام شده است. آشتیانی در این گفت‌وگو دیدگاه‌های خود در ارتباط با دستاوردهای جمهوری اسلامی را بیان می‌کند. این گفت‌وگو از آن جهت حائز اهمیت است که نگاه به موضوع دستاوردها از بیرون صورت می‌گیرد. با نگاهی دقیق و عاری از تعصب، مرحوم آشتیانی در این گفت‌وگو از دیدگاه خود به عنوان کسی که اندیشه‌اش با چهارچوب گفتمان انقلاب اسلامی متفاوت است و از زاویه تاریخ به انقلاب اسلامی می‌نگرد و در یک نگاه کلان آن را نقطه عطفی در تاریخ چند هزار ساله ایران به حساب می‌آورد، می‌گوید. در میانه گفت‌وگو مسأله مبارزات مارکسیست‌ها در جریان انقلاب اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد و مرحوم آشتیانی به این سؤال پاسخ می‌دهد که اگر به حق جریان دینی، مارکسیست‌ها حکومت را به دست می‌گرفتند، سرنوشت کشور چگونه رقم می‌خورد. وی در پایان نیز با رویکردی تطبیقی و با مقایسه بین حکومت‌پهلوی و انقلاب اسلامی، هرگونه برگشت به عقب را امری غیر ممکن و غیر معقول می‌داند.

■ **برای مداخل بحث بگذارید از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین سؤال این گفت‌وگو شروع کنم؛ اساساً بزرگترین دستاورد انقلاب اسلامی را چه می‌دانید؟**

اگر بخواهیم درباره دستاوردهای جمهوری اسلامی صحبت کنیم به نظر من تنها حرف زدن از یک دستاورد بزرگ کافی است و آن هم «استقلال» است؛ استقلال که در این نظام به دست آمد، در تمام ۲۵۰۰ سال قبل به دست نیامده بود. البته این مسأله به یک تفسیر تاریخی مفصل نیاز دارد. اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت که ما در طول این ۲۵۰۰ سال خیلی به دنبال آزادی‌های اجتماعی، حقوق اجتماعی و استقلال گشتم و در نهایت در جمهوری اسلامی توانستم به بخشی از آنها دست پیدا کنیم. البته در دوران اول یعنی آشکانیان و هخامنشیان و ساسانیان هم استقلال داشتیم اما آن استقلال را هم نمی‌توانیم با اطمینان استقلال بدانیم، چون شاه یعنی کوروش و انوشیروان و دیگران همه کاره بودند و مردم هیچ‌کاره. وقتی مردم یک مملکتی هیچ‌کاره باشند، نمی‌توان گفت که این استقلال دارند.

■ **این‌مسأله یعنی تأثیر آزادی مردم چگونه به استقلال ربط پیدا می‌کند؟**

ببینید، در آن زمان بیگانگان چندان جدی نبودند و ما از آنها مستقل بودیم، اما در مورد خدومان مستقل نبودیم. یعنی مردم، استقلال هم مسائل سیاسی نداشتند و اصلاً مشارکتی هم نداشتند. چون یک وجه دیگر استقلال، به داخل نظام حکومتی برمی‌گردد، بنابراین ما در آن دوران، استقلال به معنای واقعی نداشتیم. می‌توان گفت که غیر از دوران کنونی، ما در تمام دوران تاریخی خود نتوانستیم استقلال را به دست بیاوریم. البته به طور موقت، در دوران کوتاهی در زمان صفویه استقلال کوچکی به دست آمد که آن هم دولت مستعجلی بود و خیلی زود فرو ریخت و بعد از آن در وابستگی فرو رفتیم. حالا برای اولین بار در نظام جمهوری اسلامی ایران توانستیم به استقلال برسیم؛ یعنی توانستیم ایملتی باشیم که خودش روی پای خودش می‌ایستد و خودش تصمیم می‌گیرد و خودش به تصمیم خود را اجرا می‌کند؛ ملتی که گوش به فرمان دیگران، اعم از غرب و شرق، نیست.

انسانی داریم، منابع طبیعی هم داریم. از لحاظ موقعیت جغرافیایی هم که در میان چند قاره قرار گرفته‌ایم و جایگاه بسیار استراتژیکی داریم. از نظر راه‌های ارتباطی هم با دو دریاچه و دریا هم مرز هستیم و خط عبور شرق و غرب محسوب می‌شویم. چنین کشوری حتماً پتانسیل این را دارد که روی پای خودش بایستد و به کسی متکی نباشد.

■ **در حال حاضر چقدر توانسته‌ایم از این پتانسیل‌هایی که برای کشور برشمردید، استفاده کنیم؟**

حقیقت آن است که چندان که باید از این پتانسیل‌ها استفاده نکرده‌ایم و حتی سیر رشد صعودی هم در این زمینه نداشتیم. متأسفانه به نستی که اکوسیستم، یعنی سیستم جغرافیایی و طبیعی و محیط زیست، در اختیار ما است، اما از آن بهره کافی را نکرده‌ایم. با وجود تمام این منابع، هنوز هم قشرهایی از مردم در اثر کار و فعالیت و تفکر و اندیشه خود، دریافت قابل توجهی ندارند، چرا باید در کشوری که این همه منابع طبیعی گاز و غیره دارد جمعیت زیادی زیر خط فقر قرار بگیرند؟ چرا آلمان که هیچ‌کدام از منابع ما را ندارد نه گاز و نفت ونه منابع دیگر، توانسته سومین کشور اقتصادی جهان باشد؟ جالب است بدانید که تولیدات خیلی سبه برابر چین است و این موضوع خیلی عجیب است. من فکر می‌کنم دلیل این مسأله آن است که خرد و اندیشه در آنجا قوی‌تر است و توانسته طوری تئوری بسازد و اندیشه را وارد عمل کند که کارگر آلمانی چندین برابر به نتیجه کار مثبت دست پیدا کند.

■ **چرا فکری‌کنید که نتوانسته‌ایم آن گونه که باید، از این منابع استفاده کنیم؟**

برای اینکه ما مراکزى نداریم که نظریات عالی و تئوری‌های علمی خلق کنند؛ چه در زمینه علوم انسانی و چه در زمینه علوم طبیعی، ما غیر از دانشگاه جندی شاپور که در گذشته داشته‌ایم، کمتر مؤسسه پژوهشکده یا دانشگاهی داشته‌ایم که در این زمینه دست به نوآوری بزند. البته همان جندی‌شاپور هم بیشتر شبیه نظامیه بوده اما به هر حال از نظر تاریخی در زمان خودش حائز اهمیت است، ما مطلقاً مراکز خلاق و تولید علم به معنای واقعی نداریم حتی یک مؤسسه هم نمی‌توانید پیدا کنید. سؤال من این است که چرا نتوانسته‌ایم در فاصله ۱۰۰ سال اخیر یا از فاصله مشروطه تا زمان فعلی، خیریت‌هایی مثل این سینا، فارابی و زکریای رازی تربیت کنیم؟ از زمان صفویه تا قاجاریه تا زمان پهلوی، ما فقط یک مدرسه یا کادری داشتیم. زمانی با دکتر کاتوزیان که خیلی هم با هم صمیمی بودیم صحبت می‌کردم. قبل از اینکه مرحوم شود، گفته بود که ما در زمان پهلوی یک مدرنیسم کاذب داشتیم.

دانشگاه، مدرسه، دبیرستان، نظام و همه اینها را کاذب می‌دانست، حتی ارتش را هم کاذب می‌دانست! چون این ارتش بعد از حمله متفقین تنها دو ساعت توانست ایستادگی کند. پدربخود من از نزدیک شاهد این ماجرا بود. من در آن زمان سال اول ابتدایی بودم. پدرم از نزدیک دیده بود و تعریف می‌کرد که در دوران پهلوی اول، افسران ایرانی ارتش و آذربایجانب لباس زانله می‌پوشیدند و فرار می‌کردند تا مردم آن‌ها را نکشدند. این ارتش ایران بوده ارتشی بود

ببینیم. دو بار این برنامه‌ها را به مدت هفت ساعت از نزدیک مشاهده کردم؛ کمتر از ۱۰ درصد مردم به روحانیت تعلق داشتند و مابقی نیروهای دیگر بودند. در واقع مبارزان از گروه‌های مختلف و از مردم بودند و این مسأله به چشم هم قابل دیدن بود.

اما اینکه چرا نیروی روحانیت بعداً پیروز شد و همه نیروهای دیگر موفق نشدند که بایبند و مملکت را اداره کنند، نیاز به تحلیل علمی دارد. زمانی به شوخی این داستان را تعریف می‌کردم که یک بار آخوندی وارد ایران می‌شود (مقصودم آقای خمینی بود) و می‌پرسد که چه خبر است؟ می‌گویند یک جامعه‌شناس ایرانی به نام غلامحسین صدیقی اظهار نظر می‌کند. آقای خمینی می‌پرسد که چه می‌گوید؟ پاسخ می‌دهند که صدیقی می‌گوید ما می‌دانیم چه نمی‌خواهیم ولی نمی‌دانیم چه می‌خواهیم. آقای خمینی می‌گوید خب چه نمی‌خواهید؟ صدیقی جواب می‌دهد که ما شاه را نمی‌خواهیم ولی نمی‌دانیم که چه می‌خواهیم. آقای خمینی می‌گوید ما دشمن درجه یک خود می‌دانست. ما آخوندها می‌دانیم چه می‌خواهیم و آن نظام جمهوری اسلامی ایران است، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر. این داستان بعد از آن در همه جا پخش شد و خود آقای خامنه‌ای هم شنیده بود و خندیده بود. چون من خودم به مدت شش ماه در نهاد نمایندگی ایشان در دانشگاه‌ها بودم.

این داستان ناظر به جمله هگل است و جمله مارکس که می‌گوید تاریخ برای کسی دعوتمانه نمی‌فرستد. هگل و مارکس می‌گویند هیچ‌گاه تاریخ حکم مرگ خود صادر نمی‌کند. تاریخ می‌خواهد برنامه خود را به هر ترتیب اجرا کند، بنابراین نگاه می‌کند و می‌بیند کسی وارد ایران شده و می‌خواهد

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir

سعی دارد از هرکس و هرچیزی در ایران، ضدانقلاب بسازد؛ چه از کسانی که ممکن است به هر دلیل با نظام موافق نباشند و چه از رفورمیست‌ها؛ حتی کسانی که در عرف، انقلابی نیستند؛ همه اینها را به عنوان ضد نظام جمهوری اسلامی جامی زند و به ما معرفی می‌کند و برای خودش هم هورا می‌کشد که این حجم آدم ضد نظام هستند. در حالی که در حقیقت این‌گونه نیست و بسیاری از این افراد خیرخواه کشور هستند، هرچند ممکن است که در روش، اختلاف‌نظرهایی داشته باشند. متأسفانه گاهی در داخل هم همین اشتباه انجام می‌شود. البته برخی افراد هم با کلیت نظام مخالف هستند و وقتی غیرمستقیم با آنها صحبت می‌کنید، می‌بینید که شاه‌پرستند و دوست دارند به شاه برگردند. من خودم دوستان و اقوامی دارم که با نظام مخالف هستند و شاه را می‌پرستند و می‌گویند ولیعهد بیاید. این برگشت به قبل از جمهوری اسلامی یک پس رفت جدی است؛ انسان هیچگاه به قبل خود برنمی‌گردد.

■ **وضعیت ایران کنونی را در مقایسه با حکومت‌پهلوی چگونه ارزیابی می‌کنید؟**
پهلوی تنها کاری که می‌کرد این بود که رشوه می‌داد، به آدم‌ها پول بیشتر می‌داد تا کارهایش را جلو ببرند. حقوق خود من در فاصله ۷ سال که در دانشگاه ملی بودم، سه بار، دو برابر شد و از ۱۲۰۰ تومان به ۴۵۰۰ تومان رسید. ممکن است در ظاهر این کار خوب به نظر برسد، اما در حقیقت کار خوبی نبود؛ چون در ازای آن هیچ کاری از من نمی‌خواستند، نه به دنبال ترقی علم بودند و نه دستاوردی از من انتظار داشتند. این پول اسمش افزایش حقوق نبود، بلکه رشوه بود. شاه نه تنها ارتش، نظمییه و دولت را از طریق رشوه حفظ می‌کرد بلکه حتی می‌خواست مردم را هم با رشوه برای خود نگه دارد. در حال حاضر من یک نفر دانشگاهی را نمی‌بینم که اصلاً به این فکر باشد که با طبقه کارگر می‌تواند همکاری کند یا خیر. اصلاً به این فکر نمی‌کنند که آیا موقعیت همکاری وجود دارد یا نه. مارکس می‌گوید زمانی که تئوری، توده‌ها را در بر بگیرد، تبدیل به تیوری مادی می‌شود. پس ما اگر تئوری نداشته باشیم، انتظار دستاوردی هم نباید داشته باشیم.

■ **پس با هرگونه عقبگرد مخالف هستید؟ چون برخی تصور می‌کنند که اگر در حال حاضر حکومت‌پهلوی می‌بود، وضعیت خیلی بهتر بود. در آن طرف هم بازماندگان پهلوی خیال‌هایی را در سری پروراند.**
این تصور کاملاً غلط است. چنین تصویری درست مثل این است که بگویید بورژوازی که از قرن هفدهم به وجود آمد و توانست بازنده سال فتودالیسم را در هم بکوبد و آن را در زباله‌دانی بریزد، حالا دوباره به کناری برود و جای خود را به فتودالیسم بدهد. چنین چیزی اگر می‌شد، یا مثل این است که بگوییم امریکایی‌ها که مستعمره انگلستان بودند و جنگ‌های استقلال طلبانه کردند و آنها را بیرون انداختند و خود حاکم امریکا شدند، دوباره بگویند ما می‌خواهیم به دوران قبل برگردیم و همانند کانادا و استرالیا از متفرقات انگلستان باشیم و ملکه انگلستان، رئیس جمهور امریکا بشود. اصلاً مگر چنین چیزی شدنی است؟ این حرف که رضا پهلوی بیاید یا به زمان پهلوی برگردیم، حرف درستی نیست و زدنش شوخی زشتی است. کسانی که می‌گویند رضا پهلوی بیاید، با این حرف تنها به جنبه‌های منفی دامن می‌زنند. یعنی جنبه‌های احساس خطری در این مورد ندارم، چون بسیار قوی‌تر از این حرف‌ها است. با این حال اگر این حرف‌ها در جامعه پخش شود، نظام هم با در نظر گرفتن این احتمال، به جنبه‌های امنیتی و کنترل خود اضافه می‌کند و چنین فضایی در نهایت باز به ضرر خود خواهد بود.

■ **از نظر تاریخی با یک افق دید چندساله، سرخ دادن انقلاب اسلامی را در تاریخ ایران چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توان آن را نقطه پیدایش به حساب آورد؟**

در این باره کرده‌ایم؛ به‌طور خلاصه می‌توان گفت که هرگونه رویارویی و برخورد نظامی مستقیم و اسلحه‌وار با جمهوری اسلامی یا شکست مواجه می‌شود؛ چون نظام بسیار قوی‌تر از آن است که گروهی مسلح بخواهند آن را براندازند و به راحتی با آنها مقابله می‌کنند و از عهده آنها برمی‌آید. بنابراین اینکه عده‌ای فکر کنند می‌توانند این نظام را از بین ببرند، تفکر غلطی دارند و این تفکر را باید به کلی کنار گذاشت. این فکر که می‌توان با زور، جمهوری اسلامی را برداشت، عملی نیست و نمی‌شود. حاکمتر آنچه در فرض محال بخواهد انجام شود، فروریختگی ایران و تجزیه ایران است و چنین اقداماتی به هیچ وجه وضع را بهتر نخواهد کرد. از نظر من تنها کاری که می‌توان با این نظام کرد، فروپاشیده بود و فرار کرده بود.

وقتی کسی فرار می‌کند یعنی درحقیقت رها می‌کند. حزب توده حدود ۵۰ نفر کشته داد. وقتی آن افراد فرار کردند، تمام افسران سازمان استخبارات در آن زمان فرار کردند و سازمان استخبارات هم از دستشان دور شد. حدود ۳۰۰ نفر اعدام شدند. اما سران حزب طوری رفتار کردند که انگار نه انگار الا آن روشی یک معذرت‌خواهی هم نکرده‌اند.

حوشن است که وقتی حزب توده به تاریخ حمله کرد، ارتش حزب توده به تاریخ حمله نمی‌گوید که من وارد گود می‌شوم، تاریخ روی آقای خمینی و روحانیت که می‌دانند چه می‌خواهند انگشت می‌گذارد و آن را جلو می‌اندازد؛ این حکم تاریخ است، می‌خواهم بگویم اینکه روحانیت بر سر کار آمد، در نتیجه زد و خورد با سایر گروه‌ها نبود؛ اتفاقاً آنها خیلی ساده بر سرکار آمدند و اصلاً برنامه برچیدن نظام شاهنشاهی را در برنامه کلی تاریخ ایران اجرا نکرد و «جمهوری» بیآورد. همانند انقلاب کبیر فرانسه می‌خواهد انقلاب کبیر کند و دموکراسی ایجاد کند. در حالی که در عقبه، ۱۵ قرن فتودالیسم هم ایستاده است. تاریخ می‌گوید کارگران و زحمتکشان می‌آیند؟ هیچ کسی جواب نمی‌دهد، می‌پرسد روشنفکران می‌آیند؟ باز هم هیچ‌کسی پاسخ‌وار نمی‌دهد. تنها کسی که جواب تاریخ را می‌دهد «آخوند» است؛ یعنی تاریخ به هر ترتیب به دنبال فکر و عملی است تا بتواند کار خود را انجام دهد؛ چون نمی‌خواهد بمیرد و در خود خفه شود. شاه، نهضت ملی را کوبیده بود و نهضت آزادی هم از بین رفته بود. حزب توده می‌تواند گفت کاملاً مستقل هستند.
■ **برای برخی سؤال است که چطور با وجود آنکه گروه‌های مختلفی در جریان مبارزات شرکت داشتند، روحانیت و جریان دینی توانست قدرت را به دست بگیرد؟**
زمانی که انقلاب شد ما همه جزو مبارزان بودیم. نیروهای مختلفی به طور پراکنده و دارای گرایش‌های گوناگون وارد انقلاب شدند. ایستادگی کردیم. پدر خودم از نزدیک شاهد این ماجرا بود. من در آن زمان سال اول ابتدایی بودم. پدرم از نزدیک دیده بود و تعریف می‌کرد که در دوران پهلوی اول، افسران ایرانی ارتش و آذربایجانب لباس زانله می‌پوشیدند و فرار می‌کردند تا مردم آن‌ها را نکشدند. این ارتش ایران بوده ارتشی بود



■ **وقتی کسی فرار می‌کند یعنی درحقیقت رها می‌کند. حزب توده حدود ۵۰۰ نفر کشته داد. وقتی آن افراد فرار کردند، تمام افسران سازمان اعدام شدند. از دوستان خودم من حدود ۳۰۰ نفر اعدام شدند. اما سران حزب طوری رفتار کردند که انگار نه انگار است که تاریخ یک معذرت‌خواهی هم نکرده‌اند.**
روشن است که وقتی حزب توده به تاریخ حمله کرد، ارتش حزب توده به تاریخ حمله نمی‌گوید که من وارد گود می‌شوم، تاریخ روی آقای خمینی و روحانیت که می‌دانند چه می‌خواهند انگشت می‌گذارد و آن را جلو می‌اندازد؛ این حکم تاریخ است، می‌خواهم بگویم اینکه روحانیت بر سر کار آمد، در نتیجه زد و خورد با سایر گروه‌ها نبود؛ اتفاقاً آنها خیلی ساده بر سرکار آمدند و اصلاً برنامه برچیدن نظام شاهنشاهی را در برنامه کلی تاریخ ایران اجرا نکرد و «جمهوری» بیآورد. همانند انقلاب کبیر فرانسه می‌خواهد انقلاب کبیر کند و دموکراسی ایجاد کند. در حالی که در عقبه، ۱۵ قرن فتودالیسم هم ایستاده است. تاریخ می‌گوید کارگران و زحمتکشان می‌آیند؟ هیچ کسی جواب نمی‌دهد، می‌پرسد روشنفکران می‌آیند؟ باز هم هیچ‌کسی پاسخ‌وار نمی‌دهد. تنها کسی که جواب تاریخ را می‌دهد «آخوند» است؛ یعنی تاریخ به هر ترتیب به دنبال فکر و عملی است تا بتواند کار خود را انجام دهد؛ چون نمی‌خواهد بمیرد و در خود خفه شود. شاه، نهضت ملی را کوبیده بود و نهضت آزادی هم از بین رفته بود. حزب توده می‌تواند گفت کاملاً مستقل هستند.

■ **برای برخی سؤال است که چطور با وجود آنکه گروه‌های مختلفی در جریان مبارزات شرکت داشتند، روحانیت و جریان دینی توانست قدرت را به دست بگیرد؟**
زمانی که انقلاب شد ما همه جزو مبارزان بودیم. نیروهای مختلفی به طور پراکنده و دارای گرایش‌های گوناگون وارد انقلاب شدند. ایستادگی کردیم. پدر خودم از نزدیک شاهد این ماجرا بود. من در آن زمان سال اول ابتدایی بودم. پدرم از نزدیک دیده بود و تعریف می‌کرد که در دوران پهلوی اول، افسران ایرانی ارتش و آذربایجانب لباس زانله می‌پوشیدند و فرار می‌کردند تا مردم آن‌ها را نکشدند. این ارتش ایران بوده ارتشی بود